



دکتر به نظر خودتان کارهای برجسته‌ای که انجام داده‌اید، کدام است؟

در این باره دیگران باید نظر بدهند، شاید بهتر است بپرسید که کدام کارم را بیشتر دوست دارم. من در طول زندگی اگر به موضوع یا کاری علاقه نداشتیم، به دنبال آن نرفته‌ام؛ به جز یک مورد که آن هم ورود به دانش سرا بود. ورود من به دانش سرا، در واقع از سر آگاهی و علاقه به معلمی نبود، گرچه بعدها شدیداً به آن علاقه پیدا کردم. اگر از کسی بپرسند که چرا معلم شدی، احتمالاً به صورت کلیشه‌ای خواهد گفت چون به این شغل علاقه داشتم، ولی دربارهی من این طور نبود. من در سن ۱۷/۵ سالگی وارد دانش سرای مقدماتی شدم که ما را برای معلمی آماده می‌کرد و نوزده سال و نیمه بودم که از دانش سرا فارغ‌التحصیل و معلم شدم. اما شاید دلیل ورود من به دانش سرای مقدماتی برای شما عجیب باشد. از کودکی یکی از چیزهایی که مرا رنج می‌داد گرفتن پول توجیبی از پدرم بود. همیشه از این‌که دستم را دراز کنم ابا داشتم و معمولاً مادرم پول توجیبی مرا از پدرم می‌گرفت و به من می‌داد. به سن نوجوانی که رسیدم شنیدم جایی به نام دانش سرای مقدماتی وجود دارد که ماهانه کمک هزینه می‌دهد. احساس کردم این یکی از مسیرهای آرمانی من برای مستقل شدن است. در آزمون ورودی آن شرکت کردم و پذیرفته شدم. از همان آغاز سعی کردم با کمک

از دورترین تا دورترین

که به پیوند میان مفاهیم و بازنمایی آن پردازند و اجزای یک علم را در پرتو دست‌یافتن به یک کل تحلیل و ارزیابی کنند؛ و سوم این‌که هدف هر دو ترویج علم در میان مخاطبانی است که در لایه‌های غیرتخصصی هم معرفتی جامعه قرار دارند. شاید دلیل ورود به این عرصه را بشود در چنین شباهت‌هایی جست و جو کرد.

از دیگر علاقه‌های من کار پژوهشی است که به شکل‌های مختلف تجلی پیدا کرد. سردبیری مجله‌های مختلف و سرانجام، آنچه آرزوی قلبی من بود، یعنی بحث‌های نظری درباره‌ی رشته‌ای (رشته‌ی کتابداری و اطلاع‌رسانی) که همه فکر می‌کنند جز سلسله‌ای کارهای عملی چیز دیگری برای عرضه ندارد، در قالب مجله‌ی اطلاع‌شناسی<sup>۱</sup> پدید آمد. براساس بازخوردهایی که از دانشجویان خود دریافت می‌داشتم پیوسته احساس می‌کردم در قیاس با سایر رشته‌های دانشگاهی به نوعی خودکم‌بینی گرفتار شده‌اند. دلیل عمده‌ی چنین نگرشی آن است که فکر می‌کنند در این رشته حرفی برای گفتن نیست. در واقع انگیزه‌ی مجله‌ی اطلاع‌شناسی این بود که نشان دهد نه تنها حرفی هست، بلکه حرف‌های زیادی وجود دارد که دیگران از آن بی‌بهره‌اند. خوشبختانه سردبیری فاضلان<sup>۲</sup> و آگاهانه‌ی این مجله تا به امروز توانسته با موفقیت از عهده‌ی کار برآید. بنده، در عین حال، سردبیری مجله‌ی دانشکده‌ی روان‌شناسی و علوم تربیتی<sup>۳</sup> را نیز بر عهده دارم و مدیر مسئولی مجله‌ی پل فیروزه<sup>۴</sup> نیز بر عهده‌ی بنده است و اخیراً سردبیری مجله‌ی کتابداری<sup>۱</sup> (کتابخانه‌ی مرکزی و

هزینه‌ی دانش‌سرا زندگی‌ام را بچرخانم، البته باید اضافه کنم که از نیمه‌ی اول سال اول دانش‌سرا رفته‌رفته به معلمی علاقه‌مند شدم و این علاقه تا به امروز حفظ شده است.

نوشتن یکی دیگر از علاقه‌های من بوده است و در واقع از دوره‌ی دانش‌سرا به نوشتن علاقه پیدا کردم. این کار با روزنامه‌های دیواری دانش‌سرا آغاز شد و اولین به اصطلاح «تولید نوشتاری‌ام» گزارش سفر علمی دانش‌آموزان دانش‌سرا به خطه‌ی شمال بود که ظاهراً سخت مورد توجه قرار گرفت. بعدها برای روزنامه‌ی خراسان نوشتم، و سپس مجله‌ی فردوسی و ... اما در دوران معلمی و سپس دانشجویی به دانش‌نامه و دانش‌نامه‌نویسی علاقه پیدا کردم. این کار با ترجمه‌ی دانش‌نامه‌ی علوم و تکنولوژی مک‌گروهِیل<sup>۱</sup> در انتشارات امیرکبیر شروع شد. بعد وارد کار دانش‌نامه‌ی جهان اسلام<sup>۲</sup> شدم و حدود ۷ سال (از ۱۳۶۳ تا ۱۳۷۰) در اوقات غیراداری، از عصر تا پاسی از شب در آن‌جا کار کردم. در ادامه به جمع فرهنگنامه‌ی کودکان و نوجوانان<sup>۳</sup> راه یافتم و بعد نیز تولید دایرةالمعارف کتابداری و اطلاع‌رسانی<sup>۴</sup> را به عهده داشتم.

شاید نگاه معلمی و نگاه دانش‌نامه‌ای شباهت‌هایی با یکدیگر داشته باشند. دست‌کم سه شباهت را می‌توان در آن‌ها یافت: یکی این‌که هر دو می‌کوشند خود را بر دانش پایه‌ی حوزه‌های علمی استوار سازند و تا مطلبی مورد قبول اجماع قرار نگیرد، عرضه نمی‌کنند؛ دوم این‌که هر دو درصددند

۱- دانش‌نامه‌ی علوم و تکنولوژی "McGraw-Hill Encyclopedia of Science and Technology" نیویورک: مک‌گروهِیل، ۱۹۸۰، ۲۰۰۲.

۲- دانش‌نامه جهان اسلام "Encyclopedia of Islam" تهران: بنیاد دایرةالمعارف اسلامی.

۳- فرهنگنامه کودکان و نوجوانان. پدیدآورنده شورای کتاب کودک. زیرنظر توران میرهادی (خمارلو)، ایرج جهانشاهی. تهران: شرکت تهیه و نشر فرهنگنامه کودکان و نوجوانان، ۱۳۷۱.

۴- دایرةالمعارف کتابداری و اطلاع‌رسانی. سرپرست و سر ویراستار عباس حرّی. تهران: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ج ۱، ۱۳۸۱.

۱- فصلنامه‌ی اطلاع‌شناسی، صاحب امتیاز: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، مدیر مسئول: دکتر

عباس حرّی، سردبیر: دکتر نرگس نشاط، شروع انتشار: ۱۳۸۲.

۲- مجله‌ی روان‌شناسی و علوم تربیتی، صاحب امتیاز: دانشکده‌ی روان‌شناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران. دکتر حرّی از سال ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۷ و از ۱۳۸۰ تا کنون سردبیر این نشریه هستند.

۳- مجله‌ی پل فیروزه، صاحب امتیاز: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، سردبیر: محمدحسن

خوشنویس.

مرکز اسناد دانشگاه تهران) نیز بر آن‌ها افزوده شده است.

آنچه گذشت نشان می‌دهد که علاقه‌ی من، پیوسته کارهای فرهنگی - پژوهشی بوده است. درباره‌ی موفقیت این فعالیت‌ها بدیهی است که دیگران باید نظر بدهند. اما، بر اساس واکنش‌هایی که خود من دریافت کرده‌ام، چندان هم خالی از توفیق نبوده است. دایرة‌المعارف کتابداری و اطلاع‌رسانی در سطحی گسترده مورد استفاده قرار می‌گیرد و تا به امروز منحصر به فرد است. مجلاتی که اداره کرده‌ام نیز - چه آن‌هایی که در گذشته بوده، مانند پیام کتابخانه و فصلنامه‌ی کتاب و چه مجله‌های بعدی مانند اطلاع‌شناسی - همه را مثبت می‌بینم و همه‌ی این‌ها را دارای بن‌مایه‌ای یکسان می‌دانم. معلمی و تولید اطلاعات علمی و فرهنگی در قالب مجله یا دانش‌نامه، همگی در جهت دانش‌افزایی جامعه گام برمی‌دارند. جامعه‌ی دانشگاهی در مقیاس محدودتر و عموم علاقه‌مندان در مقیاس گسترده‌تر، هر یک در حد خود از آن‌ها توشه می‌گیرند.

شما در کتابخانه‌ی ملی و نهادهای دیگر نیز فعالیت داشته‌اید. آیا این دوره‌های کاری و طرح‌هایی را که اجرا کرده‌اید جزو موفقیت‌های خود به حساب می‌آورید؟

حدوداً ده سال در کتابخانه‌ی ملی بوده‌ام. البته تمام آن مدت را در بخش پژوهشی نبودم و مدتی در بخش فنی نیز مسئولیت داشتم. انتشار فصلنامه‌ی کتاب<sup>۲</sup> اگرچه از قبل شروع شده بود، ولی با تلاش‌هایی که شد

رتبه‌ی علمی آن ارتقا پیدا کرد و از کمیسیون نشریات علمی کشور<sup>۱</sup> اعتبار علمی گرفت.

کار دایرة‌المعارف کتابداری و اطلاع‌رسانی نیز در کتابخانه‌ی ملی آغاز شد و پیش رفت. افرادی که با دایرة‌المعارف همکاری داشتند، عاشقانه کار می‌کردند و نتیجه هم بسیار رضایت‌بخش بود. البته کسانی که با کار دایرة‌المعارف آشنایی ندارند، کار را درک نمی‌کنند. این کار برای اکثر دایرة‌المعارف‌های فارسی از جمله فرهنگنامه‌ی کودکان و نوجوانان نیز پیش آمده است. بعد از آن که اولین تولید حاصل شود، رفته‌رفته پی می‌برند که کار چندان راحتی نیست و گرفتاری‌های خاص خود را دارد.

تعداد قابل توجهی طرح پژوهشی را در حوزه‌های مختلف اجرا، نظارت، یا مشاوره کرده‌ام که بعضی از آن‌ها به صورت گزارش تحقیقی باقی مانده و برخی نیز به صورت مقاله چاپ و منتشر شده است. اما من هرگز به تولید از نوع واحدی بسنده نکرده‌ام. به‌طور مثال، وقتی یادداشت‌های سردبیر را در فصلنامه‌ی کتاب می‌نوشتم، به دلیل فضای باز این نوع یادداشت، انعکاس حرف‌های دلم بود و آنچه را فکر می‌کردم باید گفت، منعکس می‌کردم. الان هم هر وقت فرصت پیدا کنم، غیر از کارهایی که به صورت رسمی باید انجام داد، باز هم حرف‌های دلم را با همان لحن منعکس می‌کنم، لحنی که در قیاس با مقالات علمی، خودمانی است. از طریق سخنرانی در مجامع مختلف یا شرکت در جلسات گوناگون نیز سعی کرده‌ام دیدگاه‌های خود را انتقال دهم. مشغله‌هایی از این نوع که گاه تعدادشان زیاد می‌شود، تصویری را در عده‌ای پدید آورده که گاه اظهار کنند فلانی چه قدر حرص پول دارد؛ با این تصور که از این بابت پولی نصیب می‌شود. من هم تاکنون سکوت کرده‌ام، چون اگر بیان کنم که از این همه چیزی مادی عاید نمی‌شود، ممکن است حمل بر بلاهت کنند! آنچه مرا به کاری وامی‌دارد،

۱- مجله‌ی کتابداری، صاحب امتیاز کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، مدیر مسئول دکتر علی‌اکبر فتاحی. دکتر حری از سال ۱۳۸۲ تاکنون سردبیر این نشریه هستند.

۲- فصلنامه‌ی کتاب، صاحب امتیاز: کتابخانه‌ی ملی جمهوری اسلامی ایران. دکتر حری از سال ۱۳۷۴ تا ۱۳۸۰ مدیر مسئول و سردبیر این نشریه بوده‌اند.

۱- کمیسیون نشریات علمی کشور، وابسته به وزارت علوم، تحقیقات و فن‌آوری است که مجلات علمی را مورد ارزیابی قرار می‌دهد و آن‌ها را رتبه بندی می‌کند.

علاقه‌ی من است نه چیز دیگر. زندگی‌ای معمولی دارم و سعی نکرده‌ام به بیشتر از آن بیندیشم. بیشتر کوشیده‌ام به چیزهایی که اعتقاد دارم فکر کنم و آن را به نسل جوان انتقال دهم. میزان کامیابی من در این تلاش، امر دیگری است. به هر حال، مجموعه کارهایی که در حال حاضر در دست انجام دارم، بیشتر فعالیت‌هایی است برای اغنا و ارضای ذهن و دل خودم. هیچ‌وقت اتاق کار من به روی کسی بسته نیست. بارها شده حتی دانشجویان رشته‌های مختلف دانشکده یا حتی در دانشگاه‌های دیگر مسائل خود را با من در میان بگذارند و دقایق زیادی از وقت مرا به خود اختصاص دهند. به همین دلیل، در اتاقم نمی‌توانم کار علمی نوشتاری انجام دهم، همه‌ی این‌ها در منزل صورت می‌گیرد. آن‌چه در توان داشته باشم و فکر کنم که راه‌گشاست، در اختیار افراد می‌گذارم. به قول یکی از همکاران، روحیه‌ی معلمی در رگ و ریشه‌ی من نفوذ کرده است.

#### آیا در زندگی شما نقاط عطفی وجود داشته که در شما تحولی به وجود بیاورد و نگرش‌تان را تغییر دهد؟

در زندگی من نقاط عطف گوناگونی وجود داشته است. برای آن‌که به آن نقطه‌ها برسیم، لازم است مقدماتی را بیان کنم. باید تکرار کنم که من معلمی را با آگاهی انتخاب نکردم؛ اما زمانی که واردش شدم به آن علاقه پیدا کردم. تجربه و تمرینی که دو سال تحصیل و کارآموزی در دانش‌سرا برای من به وجود آورد، این بود که چه‌گونه می‌شود خوب تدریس کرد، معلم خوبی بود، روان‌شناس بود و روان‌شناسی کودک و نوجوان را شناخت. قضایایی از این نوع، که ما را با آمادگی بیشتری راهی کلاس می‌کرد. همین پیش‌زمینه‌های آموزشی سبب شده بود که من خودم را بیابم و سعی کنم تا رشد کنم. هیچ‌گاه قانع نبودم. دوره‌ی دوساله‌ی دانش‌سرای مقدماتی که

تمام شد و معلم شدم، تصمیم گرفتم ادامه‌ی تحصیل بدهم، و با وجود این‌که درگیر معلمی بودم، دو دیپلم ادبی و طبیعی گرفتم. ۹ سال در شهرستان معلم بودم و با وجود تلاش‌هایی که برای انتقال به مشهد کردم، موفق نشدم. با این‌که ۵ سال تعهد خدمت در شهرستان داشتم، ۹ سال در آن‌جا ماندم. استدلال وزارت فرهنگ برای منتقل نکردن من این بود که شما ۵ سال تعهد دارید؛ اما ما تعهد نداریم شما را پس از ۵ سال منتقل کنیم! تلاش من برای منتقل شدن به این دلیل بود که در استان خراسان، تنها در مشهد دسترسی به دانشگاه امکان داشت.

وقتی که به مشهد انتقال یافتم، اولین کاری که کردم شرکت در آزمون ورودی لیسانس برای ورود به دانشگاه مشهد بود. در آن زمان هر داوطلب مجاز بود همزمان در چند رشته شرکت کند، و من در دو رشته‌ی زبان و ادبیات انگلیسی و تاریخ شرکت کردم. در زبان و ادبیات انگلیسی نفر پنجم و در تاریخ نفر اول آزمون شدم؛ ولی چون به زبان انگلیسی علاقه داشتم، وارد آن رشته شدم. به نوشتن علاقه‌ای ویژه داشتم. به یاد دارم اولین مطلبی که از من چاپ شد، در سال ۱۳۳۷ مقاله‌ای در روزنامه‌ی خراسان، درباره‌ی کمی حقوق معلمان بود. با این عنوان: «به بلبل اگر به جای مغز پسته، تخم خریزه بدهید، برای‌تان گُرگُر نمی‌خواند».

در آن مقاله می‌خواستیم بگویم وقتی به معلم‌ها کم حقوق می‌دهید، انتظار نداشته باشید که برای‌تان شوق‌القمر کنند. بعدها همکاری قلمی خود را با مجله‌ی فردوسی آغاز کردم، با یک داستان به نام «پلنگ» و ترجمه‌هایی از راسل<sup>۱</sup> و فروم<sup>۲</sup>. خواندن آثار کسانی که به نظرم نثر ویژه‌ای داشتند،

۱- راسل، برتراند راسل (Bertrand Russell) ۱۸۷۲-۱۹۷۰؛ فیلسوف.

۲- فروم، اریک (Erich Fromm) ۱۹۰۰-۱۹۸۰؛ روان‌شناس.

یکی از علاقه‌های من بود و به آثار کسانی مثل جلال آل احمد<sup>۱</sup> به دلیل ساختارشکنی‌اش و شریعتی<sup>۲</sup> به سبب نشر خطابی‌اش و ضرب‌آهنگ اثرگذار این دو نفر بر مخاطب، علاقه داشتم، و شاید این خود بر اسلوب نوشتاری من نیز تاثیر گذاشته باشد.

بنابراین، اگر بخواهم به‌طور مشخص از نقاط عطفی در زندگی‌ام بگویم، می‌شود گفت وقتی روی پای خود ایستادم و حین معلمی دیپلم کامل را گرفتم، انگیزه‌ای در من به وجود آمد که انسان می‌تواند با تلاش و بدون این‌که شرایط آموزشی در آن محیط بسته و دورافتاده فراهم باشد، رشد کند. این روحیه همیشه با من ماند و در آن سنین اعتقاد داشتم که باید به آخرین‌ها دست یافت. اگر در آموزش و پرورش پیشرفتی داشتم، بر همین مبنا بود و بعد که به دانشگاه تهران انتقال یافتم و مربی شدم، احساس کردم باید حرکت کنم. دکترا را گرفتم و استادیار شدم، ولی به استادیاری قانع نبودم و کوشیدم تا به مرتبه‌ی دانشیاری و سپس استادی رسیدم. همه‌ی این‌ها حرکت‌های صعودی بود، اما آخر خط نبود. چون امروز اعتقاد دارم که آخر خط نه رسیدنی است و نه در ظرفیت کسانی چون من، خصوصاً این‌که برای عرصه‌ی معرفت آخر خطی تعریف نشده است.

در سال ۱۳۴۲ که ازدواج کردم، زندگی‌ام وارد عرصه‌ی دیگری شد. در آغاز زندگی زناشویی هر کسی فراز و نشیب‌هایی وجود دارد، اما سرانجام به نوعی توازن می‌رسد. این اتفاق برای من خیلی زود رخ داد. دریافتم که همسری بردبار و ایثارگر دارم. در سختی‌های فراوانی که از آغاز داشتیم، هرگز خم بر ابرو نیاورد. به زودی بچه‌دار شدیم. فاصله‌ی سنی دو پسر

۱- آل‌احمد، جلال، ۱۳۰۲، ۱۳۴۸؛ نویسنده.

۲- شریعتی، علی، ۱۳۱۲، ۱۳۵۶؛ اسلام‌شناس.

چیزی در حدود چهارده ماه بود. من که باید هم معلمی می‌کردم و هم به دانشگاه می‌رفتم، بار سنگین زندگی و تربیت فرزندان را عملاً به دوش همسرم گذاشته بودم، و او این همه را تحمل می‌کرد. حالا که گذشته را مرور می‌کنم پی می‌برم که اگر گذشت‌ها و بردباری‌های او نبود، هرگز قادر نبودم حرکت سازنده‌ای را انجام دهم.

دو پسر زندگی معلمی را که طبعاً با محرومیت همراه بود، تحمل کردند و در کلیه‌ی مقاطع تحصیلی، دانش‌آموزان و دانشجویان برجسته‌ای باقی ماندند و هرگز گرد کار خلاف نگشتند و همچون نوجوانی خود من، اوقات خود را به مطالعه و خودسازی سپری کردند. صبوری و پشت‌کردن به آن‌چه در میان همکلاسان و دوستان خود به وضوح می‌دیدند، برای من بسیار تحسین‌برانگیز بود و اکنون نیز به وجود آن‌ها افتخار می‌کنم.

معلمان خوبی داشتم که بر من اثر گذاشتند، الگوی من شدند و آن‌ها را، چه در دوره‌ی مدرسه و دبیرستان و چه در مقاطع لیسانس، فوق‌لیسانس، و دکترا پیوسته به یاد دارم و خواهم داشت. برخی از آن‌ها نگاه مرا نسبت به مسائل جامعه و محیط دگرگون کردند. آن‌ها هم به من شاگردی آموختند و هم معلمی.

همکاران صمیمی و صدیقی داشتم که دوستی خود را تا پای جان استوار نگه داشتند. بسیاری از شماتت‌ها و ملامت‌ها را به جان خریدند، ولی خللی در دوستی و محبت‌شان پدید نیامد. پیوسته این دوستی‌ها را پاس خواهم داشت. دوستی‌هایی که عشق برای معنا بخشیدن به آن‌ها شایسته‌تر است.

شاگردانی داشتم که صداقت و بی‌پیرایگی آن‌ها به من درس‌ها آموخت و به عنوان معلم پیش آن‌ها شاگردی کردم. همان چیزی که اعتقاد دارم در جوهره‌ی معلمی است: معلم بیش از آن‌چه به شاگردان می‌آموزد، از آن‌ها فرامی‌گیرد و من بسیار فراگرفته‌ام. هراسی ندارم که بگویم حتی از شاگردان مدارس روستایی خودم هم چیزها آموختم. من این راز ناگفته و پنهان معلمی را باور دارم. بنابراین بی‌راه نیست اگر بگویم سراسر زندگی من سرشار از نقاط عطف بوده است.

همه‌ی این‌ها هنوز هم در ذهن من زنده است؛ این‌که چه کسی چه خطایی می‌کرد و چه تأثیری بر دانشجویان خود می‌گذاشت و این‌که چه‌گونه ممکن بود بتوان افراد را علاقه‌مند یا سرخورده کرد.

هرگز به آن‌چه اعتقاد نداشتم تن ندادم. اعتقاد داشتم شیوه‌ی متداول پرسش کردن در امتحان دانش افراد را نمی‌سنجد، چون تکیه بر محفوظات دارد. در دوره‌ی دانشجویی یکی از جلسه‌های امتحان را درست به همین دلیل ترک کردم، که بعد از من سایر دانشجویان نیز جلسه‌ی امتحان را ترک کردند. این کار اثری عمیق بر معلم گذاشت و از آن پس شیوه‌ی کار خود را تغییر داد. حفظ کردن چیزی است که هیچ وقت نتوانستم با آن کنار بیایم. خودم هم هرگز چیزی را حفظ نکرده‌ام، حتی در دوره‌ی لیسانس. همیشه سعی می‌کردم به دقت گوش کنم و به ضرورت یادداشت بردارم که از ذهنم نرود. منابعی را که توصیه می‌کردند می‌خواندم. دو انگیزه، یکی علاقه‌ی من به کتاب و دیگری تجربه‌ی معلمی من سبب شد که تلاش کنم یافته‌ها، تجربه‌ها، و چیزهایی را که احساس می‌کردم مفیدتر و مناسب‌تر است، در این رشته به کار ببرم.

به این ترتیب در عین حالی که روی صندلی شاگردی نشسته بودید، آن‌قدر تجربه‌ی معلمی داشتید که خودتان را جای استاد بگذارید و ارزیابی کنید؟

می‌شود این‌گونه تعبیر کرد. من به این معتقد بودم و گاه از سر جوانی حتی تذکر هم می‌دادم. در دوره‌ی لیسانس اتفاقی افتاد که برای من یک درس بود. در این دوره جوان‌تر بودم و جوان‌ترها هم ممکن است کمتر با تدبیر و اندیشه در برابر چیزی واکنش نشان دهند. روزی در کلاس درس ادبیات فارسی که درس عمومی ما در رشته‌ی انگلیسی بود، خانم استادی یکی از غزلیات حافظ را این‌گونه خواند: «آدم بهشت روضه‌ی دارالسلام را». من پرسیدم: ببخشید این مصرع یعنی چه، و او شروع به توضیح و تفسیر

چه چیزی زندگی حرفه‌ای شما را شکل داد؟ بعد از دانشگاه چه‌طور کتابداری و اطلاع‌رسانی را انتخاب کردید؟

بعد از این‌که دوره‌ی لیسانس را در مشهد به پایان بردم، به درخواست خودم به تهران منتقل شدم. در آن زمان دو فرزند کوچک داشتم و به رغم انتقال دشوارم از کاشمر به مشهد، انتقال به تهران چندان دشوار نبود. وقتی به تهران آمدم، در آزمون ورودی فوق‌لیسانس شرکت کردم و رشته‌ی کتابداری را به دلیل علاقه‌ای که به کتاب داشتم، انتخاب کردم.

بسیاری از هم‌دوره‌های قبل و بعد از من تصور دیگری از کتابداری داشتند، و بعد از آن‌که به ماهیت رشته پی بردند، پس از یکی دو نیم‌سال این رشته را کنار گذاشتند. فکر می‌کردند این رشته یعنی این‌که به افراد کتاب می‌دهند تا بخوانند. در حالی‌که در این رشته باید با کتاب کار کنی. باید کتاب را از جنبه‌های مختلف بشناسی؛ هویت فیزیکی، هویت محتوایی، هویت رسانه‌ای، میزان توفیق در انتقال پیام، راه‌های آسان‌سازی ارتباط با استفاده‌کنندگان، و ده‌ها جنبه‌ی دیگر تحلیل‌گرانه بشناسی. به هر حال من با شناخت نسبی ذهنی وارد این رشته شدم و به جای سرخورده شدن شروع به کشف و تشریح آناتومی این رشته کردم. سعی کردم نگاه دیگری به آن داشته باشم. این نگاه دیگر هنوز هم با من است. نکته‌ی بعدی که خیلی بر من، عمل‌کردم، یا مخاطبانم اثر داشت، این است که من با کوله‌باری از تجربه‌ی ۱۵ سال معلمی وارد این رشته شدم و کار خود را با استادانی شایسته<sup>۱</sup> شروع کردم. زمانی که در کلاس‌های مختلف می‌نشستم، در عین حال که به آن‌چه بیان می‌شد دقت می‌کردم، از دید معلمی هم آن‌ها را تشریح می‌کردم تا ببینم کدام یک موفق‌تر است و چرا؟

۱- با بارزترین آن‌ها سرکار خانم نوش‌آفرین انصاری است: عضو وقت هیئت علمی دانشگاه تهران و از پیشگامان آموزش کتابداری نوین در ایران.

کرد. دیدم به بی‌راهه می‌رود. گفتم: ببخشید «بهشت روضه‌ی دارالسلام» نیست، بلکه «بهشت» با سکون «ت» است. منظور از «بهشت» یعنی «رها کرد». ایشان گفت: بله این‌گونه هم می‌شود! کلاس که تمام شد، از من خواست به اتاق کارش بروم. وقتی رفتم با عتاب گفت: مجبور بودی سر کلاس بگویی، نمی‌شد بعداً به من بگویی؟ در آن زمان من حدود ۹ سال معلمی کرده بودم. گفتم: ببخشید من اشتباه کردم. ولی اعتراض او مرا به فکر فروبرد که غرض از تذکر من چه بود؟ آیا کار من نوعی خودنمایی بود یا قصد اصلاح داشتیم؟ اگر اصلاح است، آیا اصلاح باید در ملاء عام باشد یا باید به‌طور غیرمستقیم گوشزد شود تا اثربخش باشد؟ مجموعه‌ی این‌ها سبب شده بود که وقتی در کلاس می‌نشستم، بسیار دقت می‌کردم. حتی بعدها هم وقتی همکارانم می‌پرسیدند که برای پیشرفت کارها کدام روش مناسب‌تر است، این موضوع به بحثی کاملاً علمی تبدیل می‌شد که آیا روش تدریس ما درست است یا نادرست و چه بکنیم تا بهتر شود. بعضی افراد واقعاً خود را برای بهتر شدن در معلمی آماده می‌کنند و به این کار تن می‌دهند و برخی دیگر خیر، و این شق اخیر مانع از آن می‌شود که شاگردانی افتخارآفرین بیوریم<sup>۱</sup>. یادم هست که در همین دانشکده‌ی روان‌شناسی و علوم تربیتی، وقتی مدیر گروه بودم، یکی از مسئولان مرا به پشت در یک کلاس برد و خواست تا گوش کنم و بعد خداحافظی کردیم و از هم جدا شدیم؛ اما هر دو منظور هم را فهمیدیم. زیرا صدای معلم حاکی از آن بود که در کلاس جزوه‌ی خودش را آرام و شمرده دیکته می‌کند

و دانشجویان نیز همه در سکوت می‌نویسند. این اتفاق بر من تأثیر بسیار گذاشت. این فرد با سنی که داشت به این روش عادت کرده بود و بسیار مشکل بود که بتوان تغییرش داد. در این‌گونه موارد تنها راه این است که از این عرصه خارج شود. باید محیط و نوع فعالیتش تغییر کند، شاید در عرصه‌ی دیگری موفق باشد.

این‌ها مربوط به رمز و رازهای معلمی بود، اما در عرصه‌ی عمل و فعالیت‌های حرفه‌ای هم کوشیده‌ام تا همه‌ی بحث‌ها و درس‌های این رشته را، اجزا و عناصر تشکیل‌دهنده‌ی یک کل ببینم. درس و مباحثی از قبیل مجموعه سازی، سازماندهی، ذخیره و بازیابی، به‌کارگیری فن‌آوری و سایر درس‌ها و همه بخش‌هایی از یک فعالیت هستند و هدف جمعی آن‌ها هم آسان‌سازی دستیابی کاربران به منابع و اطلاعات است. آن‌چه نتواند به ارائه‌ی خدمت بینجامد، یا به‌گونه‌ای عمل شود که آن غایت مورد غفلت قرار گیرد، یا به بزرگ‌نمایی یک جزء در قیاس با سایر اجزاء بپردازیم، مصداق شعر مولانا<sup>۱</sup> خواهیم شد. اگر کسی پای فیل را خود فیل بیندارد یا دم فیل را خود فیل قلمداد کند، درک درست و جامعی از قضیه نخواهد داشت؛ و این اتفاق به‌وفور پیش می‌آید که جزء را بر کل اطلاق کنیم.

شما از دور افتاده‌ترین روستاهای کاشمر تا مهم‌ترین قطب‌های علمی در آن سوی دنیا رفته‌اید. فکر می‌کنید این‌که در یک دوره‌ی ۱۵، ۲۰ ساله چنین جاهای متفاوتی را دیده‌اید، چه قدر بر زندگی و نگرش شما به زندگی تأثیر داشته‌است؟

امروز که گذشته را مرور می‌کنم، می‌بینم بسیار مؤثر بوده است. من سربازی نرفتم و می‌گویند برای این‌که فرد پخته شود، باید به سربازی برود. من یکی دو سال بعد از مرداد ۳۲ از دانش‌سرا فارغ‌التحصیل شدم و

۱- به عنوان یک معلم باید بگویم که افتخار معلم در آن است که شاگردانی بیورود که توانایی آن‌ها بیش از خود معلم باشد. اگر معلم تنها به تربیت افرادی بپردازد که روبرداشت خود او باشند، رسالت خود را به درستی انجام نداده است. پرونده‌های او باید «او» باشند به‌علاوه چیزی بیشتر. رمز رشد علم و معرفت و تجربه در همین جریان است. جریانی که از ساده به پیچیده و از اندک به بسیار می‌انجامد (عباس حری، «یادداشت سردبیر»، فصلنامه کتاب، ۳، آبان ۱۳۷۸، ص ۶).

۱- مولوی، جلال‌الدین محمدبن محمد، ۶۰۴ ۶۷۲ق؛ عارف و شاعر